

## حافظ و خیام (۱)

به نام خدا  
موسوی‌ندوشنی

۱۵ خرداد ۱۳۹۲

خیام در اشعار خود چنین می‌گوید که

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان      برداشتمی من این فلک را زمیان  
از نو فلکی دگر چنان ساختمی      کازاده بکام رسیدی آسان

ظاهراً حافظ نیز از خیام در این خصوص الهام گرفته است و چنین می‌گوید.

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم      فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم<sup>۱</sup>  
اما به نظر می‌رسد که خیام از حافظ بهتر مساله را دیده است. زیرا به صراحت می‌گوید که این  
مطلب یعنی برداشتن فلک و یا شکافتن سقف آن از آن خداوند است و سپس آرزوی خود را بیان  
می‌کند. اما حافظ در این خصوص اشاره‌ای به تصریح ندارد. حافظ نظیر این مطلب را در جایی دیگر  
نیز بیان می‌کند. به بیت زیر توجه کنید.

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید به‌دست      عالمی دیگر ببايد ساخت و از نو آدمی

(غزل ۴۶۰، به سعی سایه)

عده‌ای از کسانی که خیلی رادیکال فکر می‌کنند و می‌خواهند به قول خودشان همه مسائل را ریشه‌ای  
حل نمایند و به قول سپهری «سر سوزن ذوقی» هم دارند برای این که آب لطفی به مباحث نظری و  
احیاناً خشک و عبوس خود بزنند به اشعار گفته شده (به خصوص حافظ) استشهاد می‌ورزند. آنها  
کمتر توجه کرده‌اند که حافظ در بسیاری از اشعار خود، به مسائل، نگاه از پیش تعیین شده<sup>۲</sup> دارد. مثلاً  
به بیت زیر توجه کنید.

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود      کان شاهد بازاری وین پرده‌نشین باشد

---

<sup>۱</sup> غزل ۳۶۴، تصحیح سایه (هوشنگ ابتهاج)

<sup>۲</sup> deterministic